گفت‌وگوی «جوان» با پدر ۱۰۵ساله شهید محمدصادق عاملی به مناسبت روز پدر

پدران شهدا آستانه صبرشان بالاست

■ صغری خیل فرهنگ

اصلاً نمی‌دانستم قرار است به مناسبت ولادت امام علی(ع) و روز پدر، پای صحبت‌های پدر شهیدی بنشینم که بیش از یک قرن از حیاتش گذشته است. علی اعظم عاملی از ۱۵سالگی وارد حوزه علمیه شد و سال‌ها پیش از این در قامت یک مرد انقلابی دینش را به امام خمینی (ره) که در همسایگی شان بود، به نیکی ادا کرد و حالا نتیجه سال‌ها تربیت انقلابی و دینی فرزندانش این می‌شود که به افتخار پدر شهید بودن می‌رسد. به مناسبت روز پدر، مهمان پدر شهید ۱۰۵ساله‌ای می‌شویم که امروز راوی زندگی و سیره فرزند شهیدش محمدصادق عاملی می‌شود. هر چند در طول مصاحبه چشمانش اشک‌بار می‌شد و بغض‌های گاه و بیگاه به سراغش می‌آمد و شانه‌های پدرانه و دستان فرتوتش را به لرزه وا می‌داشت اما بسیار زیبا از شهیدش برایمان سخن گفت. از افسر ارتشی که اگر چه مدتی در امریکا ساکن بود اما ایمان و اعتقاداتش از او یک مبارز انقلابی ساخت. آنچه در پی می‌آید حاصل این همکلامی است.

■■■

■ **پدر ۱۰۵ساله شهید**

با همان زنگ اول خانه، زهرا خواهر شهید محمدصادق عاملی به استقبال‌مان می‌آید و ما را داخل خانه راهنمایی می‌کند. خانه قدیمی که عطر زندگی از در و دیوارش به خوبی نمایان است. وارد اتاق مهمانی که می‌شوم تصویر روی دیوار می‌شود اولین شناسنامه شهید. شهید محمدصادق عاملی افسر نیروی هوایی ارتش بود. سمت راست اتاق پذیرایی مردی با عبای روحانیت روی تخت نشسته است. خواهر شهید کنارم می‌آید و پدر شهید را به ما معرفی می‌کند. بعد از حال و احوالپرسی با پدر شهید، سراغ مادر خانواده را می‌گیریم که گویا ایشان به دلیل کسالت مدتی است در بیمارستان بستری هستند. اگر چه گوش‌های پدر شهید سنگین است اما همین که نام همسرش را می‌شنود اشک در چشمانش حلقه می‌زند و با همان دستان لرزانش اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید جایش بسیار خالی است. دوری ایشان برایم سخت شده است و هر روز لحظه‌شماری می‌کنم که هر چه زودتر حالش خوب شود و به خانه بازگردد. زندگی بدون همسرم برایم دشوار شده است. کنارش می‌نشینم و خودم را برایش معرفی می‌کنم، از اینکه می‌خواهد از دردانه شهیدش برایمان روایت کند تا شاید خواندن این مطالب بتواند راه و سبک زندگی شهیدش را انعکاس دهد، خوشحال می‌شود. از پدر شهید می‌خواهم ابتدا از خودش و از گذشته‌اش برایم روایت کند: من علی اعظم عاملی اصالتاً اهل قزوین هستم. بعد از ازدواج به مدت ۳۵سال در قم زندگی کردیم. شش فرزند داشتم. چهار پسر و دو دختر. از میان پسرها محمدصادق به شهادت رسید. به لطف خدا بچه‌های خوبی تربیت کردیم. ما در قم با امام خمینی همسایه بودیم و ایشان را بسیار زیارت می‌کردیم و از محضرشان بهره‌مند می‌شدیم. من از ۱۵سالگی وارد حوزه علمیه شدم و بعد از سپری کردن دوران تحصیلم، به طلبه‌ها تدریس می‌کردم اما مدتی بعد با توجه به نیازی که در کرج احساس و بر من تکلیف شد به کرج نقل مکان کردیم. علاقه زیادی به تدریس داشته و دارم. با اینکه ۱۰۵ سال سن دارم اما الحمدلله حافظه خوبی دارم. هرچند چشمانم ضعیف شده است و نمی‌توانم قرآن بخوانم اما مفاتیح را حفظ هستم.

■ **مبارزات انقلابی و آگاه‌سازی مردم**

از پدر شهید می‌خواهم با توجه به دورانی که در قم با امام همسایه بوده و از روزهای مبارزه و انقلاب برایمان روایت کند: آن زمان من تدریس می‌کردم و با توجه به شناختی که نسبت به امام پیدا کرده بودم، سعی می‌کردم اطرافیان و دیگران را با ایشان آشنا کنم. شناخت بهتر و نزدیک‌تر ما با امام باعث شد تا تبلیغات خوبی برای آگاهی مردم نسبت به امام خمینی (ره) داشته باشیم. ما حقیقت امام و آرمان‌های انقلابی ایشان را برای مردم بازگو می‌کردیم. یک بار در تهران همراه با تعدادی دیگر از روحانیون مبارز دستگیر شدم اما خیلی زود آزادمان کردند و به قم برگشتم.

> محمدصادق راهی جبهه شد، گاهی می‌آمد و به ما سر می‌زد و همیشه مادرش می‌گفت مراقب خودت باش او هم در پاسخ مادرش می‌گفت مادر جان جنگ است اگر قرار باشد در این راه کشته شویم می‌شویم. خون شهدایی که به زمین ریخته می‌شود که از خون من رنگین‌تر نیست

■ **جنگ و روزهای پر خاطره‌اش**

از پدر شهید می‌خواهم از روزهای آغاز جنگ تحمیلی برایم بگوید، او با شوری خاص گویی به یکباره همه خاطرات آن روزها برایش تداعی شده باشد می‌گوید: بله من آن زمان به اهواز، آبادان و خرمشهر رفتم اما فقط برای همراهی رزمنده‌ها و کارهای تبلیغی و فرهنگی درمیان بچه‌های رزمنده حضور داشتم. آن روزها هرکس هرچه در توانش بود انجام می‌داد و من هم در این حد توانستم وارد شوم. نیاز جبهه به ما در آن دوران نیاز فرهنگی بود. فرصتی هم نشد که اسلحه دست بگیرم و به میان میدان بروم اما دوران خوب و پر خاطره‌ای را در میان مجاهدان راه خدا گذراندم. دورانی که هیچ‌گاه از ذهنم نخواهد رفت.

■ **دلتنگی پدران شهدا**

خواهر شهید با یک سینی چای به میان جمع ما می‌آید و بساط پذیرایی از مهمانان خانه را پهن می‌کند. درهمین حین از پدر شهید می‌خواهم کمی از شهید خانه‌اش محمدصادق بگوید. پدر شهید که با شنیدن نام محمدصادق، اشک‌هایش جاری می‌شود، دست برگونه‌اش می‌کشد و می‌گوید: عجیب دلتنگش شدم. محمدصادق اهل ادب و معرفت بود. همه وجودش برای من پرخاطره بود. بسیار به من و مادرش محبت می‌کرد. وقتی به دیدن‌مان می‌آمد دست و پای من و مادرش را می‌بوسید. یادش که می‌افتم دلتنگ ادب و معرفتش می‌شوم.

اهل ایمان بود و همه خوبی‌هایش امروز من را دلتنگش کرده است. و وای به روزی که پدر دلتنگ فرزند شهیدش شود. سخت می‌تواند نجوا کند. سخت می‌تواند گریه کند. پدران شهدا آستانه صبرشان بالا است. مادران کمی کارشان راحت است می‌گویند و درددل‌هایشان را زمزمه می‌کنند و کمی راحت می‌شوند، اما پدران شهدا باید صلابت‌شان را همیشه حفظ کنند تا چشم اهل خانه که به آنها می‌افتد قد خم نکنند و نشکنند.

■ **آموزش پدرانه**

پدر شهید بغض‌هایش را از ما پنهان می‌کند و می‌افزاید: محمدصادق من متولد سال ۱۳۳۱قم بود. اولین چیزی که در زندگی از من آموخت قرائت قرآن بود. ایشان در دوره ابتدایی رساله مراجع عظام و نیز تجوید کامل قرآن را با علاقه فراوان فرا گرفت. محمدصادق دوره متوسطه را در دبیرستان حکیم نظامی به پایان رساند. او در این مدت زندگی سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشت.

■ **رسیدگی به تهیدستان**

حالا دیگر خواهر شهید هم به کمک پدر می‌آید تا حق مطلب در مورد برادرش ادا شود. او از شاخصه‌های اخلاقی شهیدشان اینگونه روایت می‌کند: محمدصادق از همان دوران جوانی اهمیت زیادی به نماز اول وقت، مطالعه کتاب‌های مذهبی و مخصوصاً فراگیری قرآن می‌داد. جوانی پاک و معصوم بود. در فعالیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی نظیر تظاهرات‌ها و راهپیمایی‌ها شرکت گسترده داشت. برادرم علاقه زیادی به خواندن و مطالعه کتب مختلف اسلامی و انقلابی داشت. یکی از بارزترین ویژگی اخلاقی برادرم رسیدگی به تهیدستان و تنگدستان و اهتمام به صله رحم بود. پدر شهید صحبت‌های خواهر شهید را اینگونه ادامه می‌دهد: همیشه به من پول می‌رساند و می‌گفت پدر جان لطفاً این مبلغ را بین تهیدستان و نیازمندان پخش کن تا گره‌ای از کارشان باز شود. وقتی اول صبح برای نماز بیدار می‌شدم همه بچه‌ها را بیدار می‌کردم. محمدصادق ارادت زیادی به اهل بیت(ع) داشت. الحمدلله بچه‌ها خوب تربیت شدند و در مسیر درست قدم برداشتند.

روزهای سرد و برفی، پیرزنی در همسایگی ما بود که محمدصادق پارو را بر می‌داشت و ابتدا به خانه ایشان می‌رفت. زری خانم در روزهای برفی منتظر آمدن محمدصادق می‌ماند تا برف‌های روی پشت بام خانه‌اش را برایش پارو کند. قلب رئوفی داشت.

■ **ساکن امریکا**

علی اعظم عاملی پدر شهید از چگونگی ورود و علاقه محمدصادق به ارتش اینگونه برایم می‌گوید: پسرم پس از طی دوره متوسطه به دانشکده افسری رفت و در رشته اقتصاد لیسانسش را گرفت و وارد نیروی هوایی شد. ما در انتخاب این مسیر محمدصادق دخالتی نداشتیم خودش دوست داشت. اتفاقاً برای رسیدن به هدفش هم بسیار زحمت کشید و خیلی هم اذیت شد اما راهش را ادامه داد تا به آنچه می‌خواهد دست پیدا کند و خدا را شکر موفق بود. محمدصادق کمی بعد برای گذراندن دوره فنی هواپیمایی از طرف دانشکده به امریکا اعزام شد و مدت زیادی را در امریکا به سربرد. هنگامی که از خارج برگشت او را به بوشهر فرستادند. علاقه زیادی به خواندن و مطالعه کتب مختلف اسلامی و انقلابی داشت و کتاب‌های مفید و سودمند برای قشر افسران جوان را بین آنان توزیع می‌کرد.

■ **در آرزوی پیروزی انقلاب**

پسرم اولین افسری بود که در پایگاه بوشهر علیه رژیم منفور شاهنشاهی قیام کرد و دو بار از سوی ضد اطلاعات نیروی هوایی به زندان افتاد. دفعه آخر محکوم به اعدام شده بود. ایشان دائماً در آرزوی پیروز شدن نظام جمهوری اسلامی بود.

■ **همرزم چمران**

خواهر شهید از حضور برادرش در جبهه می‌گوید: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنان کشور توسط شخص صدام جنگی ناخواسته و نابرابر را علیه نظام نوپایمان آغاز کردند، شهید محمدصادق پس از آغاز تهاجم بعثیان راهی جبهه حق علیه باطل شد و به مبارزه با کفار و متجاوزان پرداخت و در تمام مدت حضور در جبهه از روحیه بالایی برخوردار بود. اگر چه قصد داشت دکترا بخواند اما دانشگاه انسان‌سازی جبهه را انتخاب کرد و از امتحان آن هم به خوبی بیرون آمد. او در ستاد جنگ‌های نامنظم همرزم شهید مصطفی چمران و از نیروهای ایشان بود. از همان ابتدایی‌ترین روزهای جنگ در منطقه حضور داشت. تنها رزمنده خانه ما بود اما پدرمان هم برای کار فرهنگی و تبلیغات به جبهه اعزام می‌شد اما کار رزمی نکرده بود.

■ **جنگ، جنگ است**

پدرانه‌های شهید به روزهای دفاع مقدس که می‌رسد با شور و حال دیگری همراهی‌مان می‌کند گویی در کنار همه افتخارات فرزندش، حضور در جبهه و رزم بی‌امانش با دشمن، افتخار دیگری بر تارک خانواده عاملی‌هاست: محمدصادق راهی جبهه شد، گاهی می‌آمد و به ما سر می‌زد و همیشه مادرش می‌گفت مراقب خودت باش او هم در پاسخ مادرش می‌گفت مادر جان جنگ است اگر قرار باشد در این راه کشته شویم می‌شویم. خون شهدایی که به زمین ریخته می‌شود که از خون من رنگین‌تر نیست. محمدصادق در دستنوشته‌ای که از او به یادگار مانده است از چرایی حضورش در جنگ اینگونه می‌نویسد: «با داشتن زندگی شیرین و دارا بودن حقوق مکفی، داوطلبانه و با اصرار خودم به جبهه می‌روم چون تشخیص داده‌ام جنگ با این بعثیون عراق لازم و ضروری است.»

البته ما ابتدا نمی‌دانستیم که محمدصادق هم در منطقه حضور دارد، بعدها متوجه شدیم. کمی بعد که فهمیدیم با رضایت کامل و دعای خیرمان بدرقه‌اش کردیم. هرچند برای من و مادرش بسیار سخت بود و دلتنگی و نگرانی داشتیم اما بچه‌ها در انتخاب مسیر زندگی‌شان آزاد بودند و محمدصادق هم که الحمدلله بهترین راه رسیدن به خدا را انتخاب کرده بود.

■ **شهادت در سوسنگرد**

به لحظه شهادت محمدصادق که می‌رسیم، عجیب هوای دل‌مان ابری می‌شود. دیدن بغض‌ها و اشک‌ها و تکان‌های شانه مرد ۱۰۵ساله این خانه، در فراق فرزندش حکایت عجیبی است. مردی که سال‌ها پای منبر رفته و درس عاشقی و رسیدن به خدا را تدریس کرده بود از آخرین روزهای حیات فرزندش می‌گوید: شهادت که گریه ندارد اما این دلتنگی و دوری است که کمی ما را رنجور کرده است. از دست دادن بهترین فرزند خانه‌ام محمدصادق برایم سخت بود اما راضی بودیم به رضای خدا. آنقدر اخلاقش خوب بود و دلسوز که نبودش را هیچ چیز دیگری برایمان پر نکرد. محمدصادق بسیار هوای من را داشت. به خواهر و برادرهایش سفارش کرده بود چون تعدادمان زیاد است و کلفت باریم، از پدر چیزی نخواهیم که خدایی ناکرده نتواند فراهم کند و شرمنده شود. هر کدام از ما اگر خواسته‌ای داشته باشیم، با توجه به وضعیت موجود، ایشان نمی‌تواند پاسخگو باشد و این برای پدر سخت خواهد بود. از دست دادن این فرزند سخت نیست؟ چرا است اما توکلت علی الله.

محمدصادق من ۱۱ماه در جبهه حضور داشت و در معرکه جنگ رزم کرد و بعد از مدتی در سوسنگرد در درگیری با متجاوزان بعثی با اصابت ترکش خمپاره در ۲۸بهمن ماه سال ۵۹ به شهادت که آرزوی دیرینه‌اش بود، رسید.

■ **خبر آمد، خبری...**

از شهادت محمدصادق بی‌اطلاع بودیم تا اینکه عباس قزوینی یکی از دوستانش به خانه ما آمد و یک شب در منزل ما ماند. فردای آن روز به من گفت محمدصادق مجروح شده است و برای درمان او را به بیمارستان قم آورده‌اند، باید به عیادت ایشان برویم. در مسیر رسیدن به قم خبر شهادت محمدصادق را به من داد. محمدصادق در حالی که دو فرزند، یک دختر و یک پسر داشت در کنار شهید چمران و در خاک سوسنگرد که باید آن را پایتخت غیرت جهان نامید به شهادت رسید.

ما از او راضی بودیم. کمک حال و عصای دست‌مان بود.

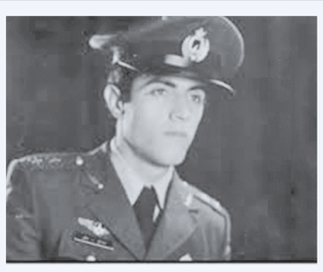

شهید محمدصادق عاملی

اما همه داشته‌هایم فدای اهل بیت (ع). من سال‌ها ایمان و علم را به مردم تدریس کرده بودم و شهادت محمدصادق نشان داد که ایشان الحمدلله شاگرد خوبی برای درس‌ها و آموزه‌های من بود. مرد آزاده‌ای بود که علاقه زیادی به امام داشت و با جان و دل به فرموده‌های ایشان گوش می‌کرد. صابر بود و شهادت هم مزد صبر او در راه خدا شد. پیکرش را بعد از تشییع درقم به خاک سپردیم.

■ **وصیتی از شهید**

از پدر می‌خواهم جملاتی از وصیتنامه شهیدش را برایمان بخواند. ایشان می‌گوید: محمدصادق وصیتنامه مفصلی دارد اما چند جمله از آن را برای تدبر و توجه خوانندگان شما می‌خوانم: «از ملت می‌خواهم در این امر ضروری یعنی مبارزه با کفار و متجاوزان برخورد جدی داشته باشند چون دشمنان از هر راهی برای شکست اسلام و انقلاب دریغ نمی‌کنند.»

■ **روضه بی‌بی و آش نذری**

به انتهای همکلامی‌مان با خانواده عاملی‌ها می‌رسم. در آخرین لحظات پدر شهید محمدصادق عاملی ما را مهمان روضه‌ای از حضرت زهرا (س) می‌کند. از شهدایی که مهمان بی‌بی دو عالم هستند یاد می‌کند و در پایان این روضه کوتاه این خواهر شهید است که به امید سلامتی مادر شهید و حاجت روایی اهل این مجلس کاسه‌ای آش نذری به دست‌مان می‌دهد و ما برای سلامتی مادر شهید که این روزها در آی‌سی‌یو بستری است و شفای همه بیماران دست به دعا بر می‌داریم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۵۵

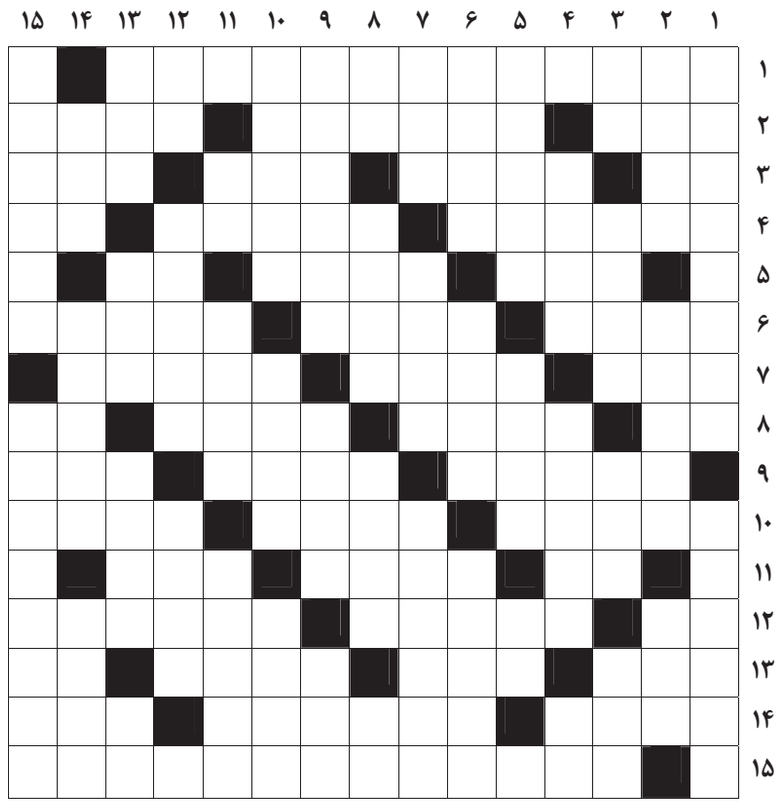

از راست به چپ

■ ۱- رمان مشهور گابریل گارسیا مارکز ■ ۲- از نمازهای واجب- صاحب زمین و رعایا- بهابازار ■ ۳- صدمتر مربع- مرد خفاشی- خراب کردن بنا- ضربه‌ای در تنیس ■ ۴- رئیس جمهور معدوم فرانسه و از حامیان اصلی صدام در سال‌های دفاع مقدس کشورمان – سرشت وطبیعت- حرف انتخاب ■ ۵- عیب و ننگ- دریایی در شمال ترکیه- بالاآمدن آب دریا ■ ۶- مسجدی در بیت‌المقدس- شهر انار- میزان مجاز زیربنا ■ ۷- نزدیکی- باقی مردم- بیگانگان ■ ۸- همسایه تهران- ماهی بدون استخوان- فروش کلی- ترشی انار ■ ۹- گردنه بین اردبیل و آستارا- مسجد قدیمی تبریز- مکر ■ ۱۰- اسب تندرو- قدرت و نیرو- سوگ و عزا ■ ۱۱- عدد رمزی- درختی زینتی و همیشه سبز- سوره ستاره ■ ۱۲- عنصر شیمیایی- فشار روحی و روانی- قافله ■ ۱۳- جزیره زادگاه ناپلئون- تلاش- سلام- علامت مصدر جعلی ■ ۱۴- بدنام- ماه میلاد مسیح- کشتی جنگی ■ ۱۵- کنایه از بی حوصله بودن

از بالا به پایین

■ ۱- هفتمین معصوم ملقب به شکافنده علوم- مرحله ابتدایی دستیابی به هدف ■ ۲- گل شب‌بو- ذوق و طبع- پند و عبرت ■ ۳- صنم- حمیت و غیرت- بالشتک نان پزی- بهره ■ ۴- به سبب- نماز انفرادی- خاندان ■ ۵- حرکت؛ سلوک- گردنده- چاشنی ساندویچ ■ ۶- مصون از خطر- تالار- بسیار و بی شمار ■ ۷- پست و خوار- در زمستان از آن گریزان و در تابستان به آن پناه می‌بریم- صنعت جهانگردی ■ ۸- باب روز- غیرتی- مسابقه اسب سواری- یک و یک ■ ۹- مخطط- عابدان- پکر ■ ۱۰- شهرداری سابق- خدای خورشید مصریان- عنصر غیرفلزی جامد ■ ۱۱- ترش و شیرین- نو آوری و نوپرستی- مبارزه و نبرد ■ ۱۲- تیر پیکاندار- ملازم- تنها ■ ۱۳- راه آذری- درجه‌ای در رشته‌های رزمی- نویسنده فرانسوی طاعون- سایه ■ ۱۴- زینک- وسیله آتش افروز- نشانه های قرآنی ■ ۱۵- گرفتگی عضله- ورزشی با توپ پردار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱		۶					
			۵			۹		۷
۶			۲					
۲	۷						۵	
	۴			۷				
	۶			۹			۲	
۱		۸						
۹					۶			۱
					۱	۴		۲

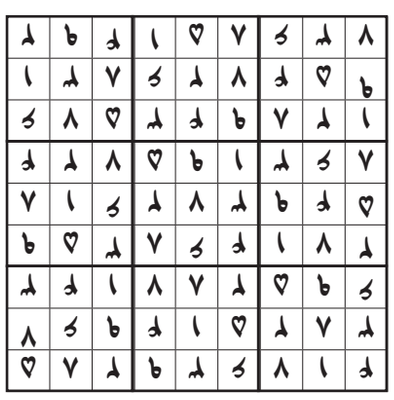

جدول کلمات متقاطع
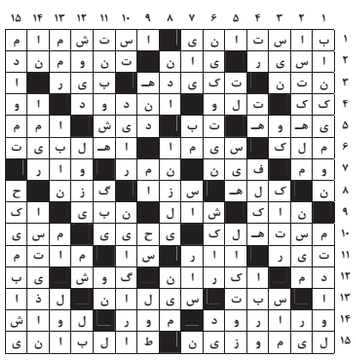
پاسخ جدول شماره ۶۰۵۴